

کافکا:
به سوی ادبیات اقلیت

| ژریل دلوز - فلیکس گتاری | حسین نمکین |

Kafka: Toward a Minor Literature

| Hosein Namakin | Gilles Deleuze, Felix Guattari |

| ویراست دوم | چاپ دوم |

انتزرییدگل



کافکا: به سوی ادبیات اقلیت

ژیل دلوز، فلیکس گتاری

ترجمه حسین نمکین

ویرایش: بابک بیات

نمونه خوانی: شیرین افخمی، فروغ محمودی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان

صفحه آرایی: آلا شوپز

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ دوم، ۱۳۹۷ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۹۳-۵۲-۷

انتزربیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۳ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgolphublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

- ۹ مقدمه مترجم: کافکا از کوجه هدايت
- ۱۷ فصل يك: محتوا و بيان
گردن كج، گردن راست شده - عكس، صدا
- ۲۹ فصل دو: ادیب اغراق شده
فراروی از طریق همزادها: مثلث های اجتماعی، حیوان-شدن ها
- ۴۳ فصل سه: ادبیات اقلیت چیست؟
زبان - سیاست - امرجمعی
- ۶۷ فصل چهار: مؤلفه های بیان
نامه های عاشقانه و عهد شیطانی - قصه ها و حیوان-شدن ها -
رمان ها و آرایش های ماشین
- ۹۵ فصل پنج: درون ماندگاری و میل
علیه قانون، گناه و غیره - فرایند: امرهم جوار، امرپیوسته و امرنامحدود
- ۱۱۵ فصل شش: تکثیربسیری
مسئله قدرت - میل، قطعه و خط
- ۱۳۳ فصل هفت: رابطه ها
زن ها و هنرمندها - ضد - زیبایی شناسی گری هنر

- ۱۴۹ فصل هشت: بلوک‌ها، سِری‌ها، شدت‌ها
دو وضعیت معماری در کافکا – بلوک‌ها، اشکال مختلف بلوک و
ترکیب‌بندی رمان‌ها – تکلف و اطوار در کافکا
- ۱۶۵ فصل نه: آرایش چیست؟
گزاره و میل، بیان و محتوا
- ۱۸۱ یادداشت‌ها



مقدمه مترجم

کافکا از کوچه هدایت

۱

باز هم کتاب دیگری دربارهٔ کافکا؛ کتابی که در ۱۹۷۵ به زبان فرانسه نوشته شده و حالا کسی آن را از روی نسخهٔ انگلیسی و مختصر تطبیقی با اصل فرانسه، به فارسی برگردانده است. عموماً در مملکت ما، فضای موسوم به مقدمهٔ مترجم را با توضیحاتی از این قبیل پُر می‌کنند. اما این مقدمهٔ کوتاه چنین قصدی ندارد؛ از جایی که ما ایستاده‌ایم، نام کافکا، بی‌دزنگ، یادآور نام هدایت است؛ هدایت، یا به تعبیر دقیق تر فرهادپور، «سایهٔ هدایت»، سایه‌ای به درازای کل تاریخ داستان‌نویسی فارسی است. کافکا از راه هدایت به تاریخ فارسی متصل است. بیش از شصت سال از نخستین ترجمهٔ سرزمین محکومین هدایت - قائمیان گذشته است. در حقیقت، کافکا (و همان‌طور که خواهیم دید، پدیدهٔ ترجمه به‌طور کلی و به وسیع‌ترین معنای کلمه) به‌شکلی اساسی به تاریخ معاصر فارسی چسبیده است. این آقای کافکا، این موجود غریب، شصت‌و‌اندی سال در دامان «ما» چه می‌کرده است؟ چه کسی (علاوه بر هدایت - قائمیان) یا بهتر بگوییم، چه چیزی، این نوزاد هیولا را در آغوش تجدد «ما» گذاشته است؟ یا دقیق‌تر: آن دستگاه شکنجهٔ دوزخی سرزمین محکومین در دامان مشروطهٔ ما چه معنایی دارد؟ بعد این شصت سال، از جایی که ما ایستاده‌ایم، هر

پرسشی در باب کافکا، به ناگزیر، پرسشی در باب هدایت است و هر پرسشی در باب هدایت، به ناچار، راهی به جهان کافکا باز می‌کند. شاید دیگر وقت آن رسیده باشد که داستان نویسی فارسی، این مُرده خوری طولانی صدساله «برمزار هدایت»، این مشاطه‌بازی فرمالیستی، تکانی بخورد، از محفل‌ها و شب‌های شعر و قصه بیرون بکشد، چشم‌هایش را باز کند، به تهران (این ری بزرگ) نگاهی بیندازد و بالاخره ابتدایی‌ترین سؤالات خود را در نور روشن روز بپرسد؛ این یک مسئله.

کمی عقب‌تر، دو سال قبل از تولد هدایت (۱۲۸۱) در تهران «نشر فلسفه غرب در ایران با ترجمه تصنیف نامدار دکارت، گفتار در روش به کار بردن عقل (۱۲۷۹) به عنوان کتاب دیاکرت آغاز گردید.» کمی جلوتر، سه سال بعد از تولد هدایت، یعنی درست در سال ۱۲۸۴، اولین حفاری نفتی در مسجد سلیمان توسط یک کمپانی انگلیسی انجام می‌شود (حفاری ناموقی که البته در ادامه خیلی زود، به فاصله تنها چند سال، در خوزستان به نتایج فوق‌العاده مطلوبی می‌رسد). دکارت و جرثقیل؛ گفتار در روش و میل حفاری – تقریباً هم‌زمان، به فاصله تنها پنج سال. بحث بر سر خاستگاه‌ها، سرآغازها یا نقطه دقیق شروع چیزی نیست. می‌توان این تاریخ‌ها را به عقب یا جلو جابه‌جا کرد. مسئله این است که طنین صدای دکارت و طنین لرزه‌میل حفاری، دو روی یک سکه‌اند و هر دو باهم پای پرده‌گوش فارسی رسیده‌اند. تاریخ تجدد فارسی، تاریخ نفت و ترجمه است – هر دو باهم و نه هیچ‌کدام به‌تنهایی. و دقیقاً به همین معنا و به همین دلیل است که سخن گفتن از غرب به‌عنوان کلیتی بی‌درزو و شکاف، هیچ‌گاه جز سفسطه و بدفهمی چیز دیگری نبوده است.

اما این معادله جزء سومی هم دارد. این جزء سوم شخص هدایت و مجموعه نوشته‌های اوست. بیست سال بعد، آن هیولای دوسرِ نفت – و ترجمه به‌شکلی پروبال گرفته است که هدایت در تهران در مدرسه‌ای فرانسوی درس می‌خواند و جلوتر، در ۱۳۰۵، جزء اولین کاروان

اعزامی دانشجویان ایرانی به قصد تحصیل در «آموزشگاه عالی مهندسين راه و ساختمان» راهی بلژیک می‌شود. هدایت، جزئی کوچک از یک مبادله کلان است: مبادله‌ای که در آن نفت خام با دانش راه و ساختمان تعویض می‌شود. راه‌آهن جنوب-تهران (در کنار کلاف پیچیده راه‌ها و ساختمان‌های بی‌شمار دیگر) شاه‌رگ هیولایی است که خود را در برهوت خاورمیانه امتداد خواهد داد. اما در مسیر عکس، هدایت، این اولین قهرمان منحرف تاریخ معاصر فارسی، دانش راه و ساختمان را با وبای رهایی‌بخشی به نام «کافکا» تعویض می‌کند. ترجمه و لوله‌های نفت در یک مسیر رفت و آمد می‌کنند. حفظ این تناظر، برای هر بحثی در باب تاریخ معاصر فارسی، که از حوالی رخداد مشروطه شروع می‌شود، ضروری است.

۲

اما کافکای دلوز-گتاری. آنها می‌گویند «کسی که تا به حال موقع خواندن کافکا به صدای بلند نخندیده، هنوز کافکا را نخوانده است.» اما چطور چنین چیزی ممکن است؟! دلوز همیشه در پاسخ به این سؤال، انگشت اشاره‌اش را به سمت نیچه گرفته است. نیچه فیلسوف نیروها، نیچه زایش تراژدی، نیچه فراسوی نیک و بد و در آخر، نیچه شطریات! اما حقیقتاً این کافکای دلوز چگونه موجودی است؟ و مهم‌تر: چگونه باید آن را ترجمه کرد و خواند: کافکای پس‌اساختارگرایی که از لابه‌لای خطوط همین کتاب متولد می‌شود؟ او برای خیلی‌ها کافکای خوشایندی نبوده است، کافکایی است که اغلب، دست‌کم در آغاز، کسی او را به جا نمی‌آورد. آن روزها، در پاریس ۱۹۷۵ هم کافکای دل‌چسبی نبود. کافکا (۱۹۷۵)، محصول سال‌های اوج همکاری دلوز و گتاری، کتاب نسبتاً کوچکی است که درست در میانه دو جلد حجیم پروژه کاپیتالیسم و شیزوفرنی (آنتی‌آدیپ (۱۹۷۲) و هزارفلات (۱۹۸۰))

۱. دلوز دو کتاب مهم درباره نیچه نوشته است که یکی از آنها که کوچک‌تر است، به فارسی ترجمه شده است: نگاه کنید به: نیچه، ژیل دلوز، ترجمه پرویز همایون‌پور، نشر قطره.

نوشته شده است. این سه کتاب، به همراه فلسفه چیست؟ (۱۹۹۱) مجموعاً کل ثمره همکاری او با گتاری را در برمی‌گیرند؛ یعنی دوره‌ای که در دسته‌بندی کار دلوز، به فاز دلوز متأخر شناخته می‌شود. کافکا در میان این چهار پروژه، به وضوح، مطالعه‌ای موردی است؛ اگرچه، از نظر شخص دلوز، مطالعه موردی هیچ کسرشانی از مطالعات غیرموردی ندارد. به این ترتیب، کافکا عمیقاً مُهر تفکر متأخر دلوز را بر پیشانی دارد، با این حسن تحلیلی که ما با احتیاط می‌توانیم آن را یک مطالعه موردی معرف خصلت‌های اساسی دلوز متأخر بدانیم.

مفهوم زندگی در کانون این کافکای تازه قرار دارد. کافکایی که دلوز به ما معرفی می‌کند، محصول مستقیم کاربست تفکر دلوزی پس از می ۶۸ به متون اوست. ماشین‌های میل‌گر دلوز-گتاری متون کافکا را شخم می‌زنند و کافکای جدیدی را به ما معرفی می‌کنند؛ کافکایی شیروفرنیک که به میل یکسره اثباتی خود متصل است و تنها مشغله‌اش جست‌وجوی راهی برای تداوم بخشیدن به منطق یک طرفه این میل به زندگی، این «دانش شاد» به هر قیمتی است؛ نقب‌زدن، حیوان شدن، نامرئی شدن، موسیقی شدن و تقریباً تمامی ژست‌های کافکایی شناخته شده، بی‌استثنا، به عنوان تقلای خستگی‌ناپذیر کافکایی شیروفرنیک و میل‌گر تفسیر می‌شوند. تلاشی مصرانه و پیگیر که می‌خواهد تمامی (مطلقاً تمامی) ژست‌های کافکایی را به زبان شدن‌های انقلابی دلوزی-گتاریایی ترجمه کند. اگر فوکو درست گفته باشد که «آنتی ادیپ (۱۹۷۲) مقدمه‌ای است بر زندگی غیر-فاشیستی»، پس کافکا (۱۹۷۵) لابد باید مبانی این زندگی باشد، یا دست‌کم، تمرین این مبانی. کافکا بمثابه مشق زندگی غیرفاشیستی یا شیوه غیرفاشیستی زندگی. دست‌کم، ترتیب انتشار این دو کتاب چنین فرضی را تأیید می‌کنند. ذکر همه اینها از این جهت ضرورت دارد که کافکای دلوز-گتاری، تقریباً به شکلی متصل به آنتی ادیپ نوشته شده است: سایه می ۶۸ و فضای نظری آنتی ادیپ را در تک‌تک سطرهای کافکا احساس خواهید کرد.

خلاصه کردن و حتی اشاره به همه مضامین اساسی تفکر متأخرِ دلوز کار ساده‌ای نیست. قضیه آن قدر بیخ دارد که گاهی گفته می‌شود پس‌اساختارگرایی دلوز، اساساً در متافیزیک متفاوتی حرکت کرده است، متافیزیکی متفاوت با متافیزیک غالبِ سنتِ غرب، که از افلاطون تا هایدگر و دریدا خود را تکرار کرده است: در این خصوص، مشهور است که دلوز مشغول بیرون‌کشیدن نوعی هستی‌شناسی ماتریالیستی از اسپینوزا بوده است. دغدغه‌های تفاوت و تکرار (کتابی که به اصطلاح هنوز به فاز اول تفکر او مربوط می‌شود) به جایی می‌رسند که دلوز بالاخره در ترکیبی از نیچه و اسپینوزا تقریباً همه آن چیزی را که می‌خواهد، پیدا می‌کند. باین حال، نبوغ تحسین‌شده آنتی ادیپ، در میان این عوامل و عوامل بسیار دیگر، مدیون پیوندی است که میان سرمایه‌داری و روان‌کاوی برقرار می‌شود؛ پیوندی که خود دلوز آن را تحت عنوان کشف دوباره مقوله «تولید-به‌طور-کل»^۱ تشریح می‌کند. دلوز در حقیقت روان‌کاوی را گواهی بر اتصال حوزه خصوصی و عمومی تولید می‌داند. جدال طبقاتی، به جدال میل و مرگ تبدیل می‌شود؛ میل سراسر اثباتی به زندگی در برابر تمامی سازوکارهای تقابلی و کنترلی‌ای که در مقابل زندگی و منطق شی‌زوفرنیک میل می‌ایستند. در حقیقت، آنتی ادیپ از یک سو، روان‌کاوی را به عنوان کارگزار نظری سرمایه‌داری معرفی می‌کند و آن دو را در یک جبهه می‌نشانند و از سوی دیگر، با بسط مقوله تولید در مارکس و پیوند آن با برداشتی غیرادیپی از میل، نقدی همه‌جانبه از این جبهه ترتیب می‌دهد. تلاش نظری دلوز-گتاری برای عبور از روان‌کاوی (در فروید و لکان، هر دو)، در همین برداشت غیرادیپی یا سراسر اثباتی آنها از میل متجلی می‌شود. دقیقاً در همین نقطه است که ترکیبی از نیچه و مارکس اهمیتی حیاتی در آنتی ادیپ پیدا می‌کند: نیچه فیلسوف نیروها و مارکسی که می‌گفت تولید آزادانه و خلاق، اساسی‌ترین ایدئال انسانی است. روان‌کاوی می‌گوید، میل همواره میل به ابژه غایب است و اساساً همین

فقدان است که میل را به وجود می آورد. این دو گزاره برای درک آنتی ادیپ اهمیت کلیدی دارند. دلوز-گتاری می گویند که روان کاوی هرگز از مثلث ادیپی خود خارج نشده است و به همین قیاس، درک آن از میل همواره متکی بر مفهوم فقدان و متعلق به عرصه نیروهای واکنشی نیچه ای است. بنابراین، آنها بصیرت مارکس در خصوص تولید را به دست مایه ای برای تعریف یک میل رها از فقدان، اثباتی و درحقیقت پسا روان کاوانه، بدل می کنند (اصطلاح میل گری-تولید محصول همین پیوند است). اگرچه تأکید بر وجه ناخودآگاه قرابت بی اهمیت آنها با لکان است، اما گسست آنها از ناخودآگاه لکانی، مجدداً به درک سراسر اثباتی از میل و همچنین به حذف ریشه ای سازوکارهای ادیپی از ناخودآگاه، با تکیه بر مقوله تولید، مربوط می شود: ناخودآگاه دیگر یک «تئاتر ادیپی» نیست یک «کارخانه شبانه روزی» است. شیزوفرنی حد اعلائی تحقق میل گری-تولید در آنتی ادیپ است. به همین قیاس، شیزوآنالیز هم از اصطلاحات کلیدی این کتاب است؛ این اصطلاح که در تقابل با روان کاوی (سایکوآنالیز) طراحی شده است، می کوشد تا پیوند مشابه دیگری میان اقتصاد سیاسی و مفهوم لیوتاری اقتصاد لیبیدی برقرار کند؛ جدایی عرصه خصوصی (لیبیدو) و عرصه عمومی (اقتصاد سیاسی) که ما آن را به نام نامی مدرنیته می شناسیم، در حقیقت (بنا به ادعای آنتی ادیپ) چیزی نیست جز محصول یکی از اپراتورهای مرکزی سرمایه داری مدرن؛ به این معنا که سرمایه داری خود اساساً این تقابل را ایجاد کرده و از آن محافظت می کند (روان کاوی و متعاقباً، مارکسیسم هم در این جرم شریک دانسته می شوند)؛ در واقع، از نظر آنتی ادیپ، یکی از پیامدهای اساسی مدرنیته، محو شدن همین اتصال لیبیدو و اقتصاد سیاسی و در نتیجه، امحاء مقوله اساسی تولید-به طور-کل است. متعاقباً، آنتی ادیپ اعلام می کند که هر پروژه ای برای نقد سرمایه داری مدرن، به ناچار باید برقراری این اتصال را در کانون تلاش خود قرار دهد: کشف دوباره «تولید-به طور-کل».

خواندن همیشه دو سردارد: از جایی که ما ایستاده‌ایم: هدایت-کافکا
یا مشروطه-دکارت و در پس‌زمینهٔ سیل روندهٔ نفت در لوله‌ها. لوازم
سفیدخوانی.

حسین نمکین

زمستان ۸۸

اکباتان

